

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۰ _ بخش اول _ معنای باطن و ظاهر خلیفه خدا
تاریخ: ۲۰ آبان ۱۳۹۸
مصادف با: ۱۳ ربیع الاول ۱۴۴۱
جلسه: ۷
فواید باطن خلیفه خدا

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث ما در آیه ۳۰ سوره بقره بود. عرض کردیم این آیه متضمن دو بخش کلی است: یکی قول خداوند تبارک و تعالی و اعلام جعل خلیفه از ناحیه او به فرشتگان و دیگری پاسخ فرشتگان و ملائک به خدا در این باره و باز مجدداً پاسخ خداوند به آنها.

در بخش اول که مسئله جعل خلافت بود ما به مطالب متعددی پرداختیم. اینکه اساساً حقیقت خلافت چیست و به چرایی جعل خلیفه پرداختیم. مراتب خلافت و سر اختلاف مرتبه در خلافت بیان شد و بعضی ویژگی های خلافت انسان را متذکر شدیم. چند نکته دیگر در مورد بخش اول آیه باقی مانده که بعد از بیان آنها وارد بخش بعد می‌شویم.

معنای باطن و ظاهر خلیفه خدا

یک نکته ای که باید متذکر شویم مربوط به دو شأن از شئون خلیفه است. خلیفه یک شأن مربوط به باطن خود دارد و یک شأن مربوط به ظاهر اوست، به عبارت دیگر خلیفه در واقع در دو مرحله در این عالم ظاهر می‌شود. مرحله و مقطع اول آنجایی است که حقیقت و باطن خلیفه محقق می‌شود. مرحله دوم آنجایی است که ظاهر خلیفه یعنی همین عنصر مادی خلیفه محقق می‌شود. هر یک از این دو دارای فواید و برکاتی است. برای اینکه این مطلب بیشتر معلوم شود و مخصوصاً رابطه بین ظاهر و باطن خلیفه روشن شود، باید این مطلب را توضیح دهیم. چون بالاخره ما با روایاتی از جمله اینکه پیامبر فرمود: «أول ما خلق الله نوری» مواجهیم یا در مورد تعلیم اسماء خداوند فرمود: «علم الآدم الأسماء کلها» که در برخی از روایات این اسماء را منطبق کرده بر وجود نورانی اهل بیت عصمت و طهارت در حالی که اثری از آنها در این عالم نبود پس چطور می‌شود که قبل از اینکه پیامبر به دنیا بیاید این رابطه وجود داشته باشد؟ بنابراین ما دو شأن برای خلیفه قائلیم، یکی ظاهر خلیفه است، یعنی آن عنصر و وجود مادی که در تاریخ معینی پا به عرصه وجود می‌گذارد و بعد از دنیا می‌رود و دیگری باطن خلیفه است که محدود به زمان و مکان نیست.

فواید باطن خلیفه خدا

عرض کردیم که باطن خلیفه یعنی آن حقیقت نوریه و محمدیه که تعیین اول این عالم است. یعنی اول مخلوقی که از خداوند متعال در این عالم صادر شد، حقیقت محمدیه یا احمدیه است که آن حقیقت اکمل موجودات و اشرف موجودات در این عالم است که از ازل بوده و تا ابد هم خواهد بود و محدود به زمان و مکان خاصی نیست.

بر این اساس حقیقت انسان کامل واسطه فیض الهی است، یعنی خداوند از مجرای آن تعیین اول همه چیز را در این عالم ایجاد می‌کند. آن حقیقت است که واسطه نزول برکات الهی به همه مراحل وجودی این عالم است و لذا در همه عوالم حضور دارد؛ در عالم مجردات، عالم مثال، عالم طبیعت و ناسوت. همزمانی این حضور در همه این عوالم به این اعتبار این است که اساسا هر فیض و برکت وجودی که از خدا در این عالم جاری شود، تنها از مجرای آن حقیقت است؛ حتی آن وقتی که وجودی به نام رسول خدا در این دنیا زندگی می‌کرد، فیض وجود از آن حقیقت که باطن خود او بود، به وجود مادی او و عنصر مادی او فیض می‌رساند. لذا وجود مادی پیامبر در این عالم طبیعت و ناسوت در واقع بهره مند بود از فیض جاری از باطن این حقیقت که تعیین اول بود و از آن طریق فیض وجود به همه افراد و موجودات این عالم از جمله عنصر مادی خود پیامبر افاضه می‌شد. مهمترین برکت این حقیقت و باطن، افاضه وجود سریان خیر، از مجرای اوست و این فیض از اول تا آخر از این مجرا افاضه می‌شود. حتی معلم ملائکه الهی هم همین حقیقت است و آن‌ها از فیض وجودی او بهره مندند.

لذا اینکه گفته می‌شود مثلا بر پیامبر ملکی نازل شد و به او وحی کرد، این در واقع مربوط به مراحل نازل انسان کامل است و إلا آن حقیقت و باطن خودش معلم ملائکه است نه اینکه ملائکه به پیامبر تعلیم دهند.

این در واقع ریشه همه اموری است که در این عالم اتفاق می‌افتد هر چند خودش می‌تواند به شعبه های مختلف و در سطوح مختلف تفسیر شود.

دومین ویژگی و برکتی که باطن خودش و حقیقت انسان کامل در این عالم دارد، این است که چون به همه اجزاء عالم اعم از مادی و غیر مادی احاطه دارد، هر اتفاقی که در این عالم بیافتد با هدایت اوست منتهی هدایتی که با اراده خدا و در طول هدایت تکوینی اوست. در عالم ماده که عالم حرکت از قوه به فعل، (در عالم مجردات همه چیز فعلیت محض است، آنجا حرکت از قوه به فعل به این شکل وجود ندارد) هر موجودی که از قوه به فعلیت تبدیل می‌شود، جز با هدایت حقیقت انسان کامل صورت نمی‌گیرد. پس فعلیت همه موجودات در این عالم و هر شدنی در این عالم با هدایت تکوینی حقیقت اعلائی انسان کامل است و این هم یک برکت بسیار مهم است. درست است که این جهت از بخش اول جدا نیست یعنی وقتی فیض و وجود از مجرای آن حقیقت به عنوان صادر اول و تعیین اول به همه این عالم افاضه می‌شود، طبیعتا در عالم ماده هم قوه ها تبدیل به فعلیت می‌شود. در بطن وجود مادی همیشه این تغییر وجود دارد و همیشه از قوه و استعداد بسوی فعلیت در حال حرکت است و این بواسطه همان حقیقت است.

اینکه در زیارات و ادعیه ما می‌خوانیم که بکم فتح الله و بکم یختم، یعنی خدا با شما آغاز کرد و با شما به پایان می‌رساند، معنایش همین است که این حقیقت صادر و تعیین اول است که واسطه فیض الهی است و هرچه در این عالم رنگ وجود پیدا کرده از این مسیر است و گسترده ترین وجودی که به عنوان مخلوق اول خداوند آن را خلق کرده و بعد از آن مخلوقات در یک سلسه طولی پا به عالم وجود گذاشتند، همین حقیقت است.

اگر می‌خوانیم بکم ينزل الغيث و بکم يمسيك السماء أن تقع على الأرض، خدا به شما باران را فرو می‌فرستد و به شما آسمان را ننگه می‌دارد از اینکه به زمین واقع شود معنایش همان است که گفته شد. ممکن است در اینجا به حسب ظاهر برداشت مشرکانه از این عبارات صورت بگیرد. چنانچه در ذهن عوام الناس اینچنین است که عوام الناس برای این خلفا شأن خالقیت و مدبریت و رازقیت قائل اند درحالی که همه این‌ها در طول خدا بوده و به إذن خدا مؤثر است. بحث هم شکل و شمایل مادی نیست که بگوییم این‌ها قبلاً نبودند و بعداً پیدا شدند، خیر آن حقیقت و باطنی که آن‌ها در قوس صعود با آن متصل شدند در واقع همان حقیقت خودشان است که در آن واسطه فیض بوده و آن افاضات را دارد و لذا اگر ما این حقایق نورانی را به عنوان مخلوق و واسطه بدانیم دیگر شرک معنا ندارد.

در زیارت امام حسین (ع) می‌خوانیم بکم یمحو الله یشاء و ما یشئت، خدا به سبب شما هر چه را بخواهد محو می‌کند و به سبب شما هر چه را بخواهد اثبات می‌کند.

از این دست جملات زیاد است و همه معنایش این است که آن حقایقی که به عنوان صادر اول و بزرگترین و عظیم‌ترین و گسترده‌ترین وجودات فیض را از خدا می‌گیرند و به ما دون افاضه می‌کنند.

اینکه در روایت گفته می‌شود ما لله آية أكبر مني «خدا هیچ آیتی بزرگتر از من ندارد»، مقصودش این نیست که بخواهد خود ستایی کند بلکه دارد خبر از آن حقیقت باطنی خلافت و انسان کامل می‌دهد که بزرگتر از او در این عالم چیزی نیست.

پس خلافت یک باطنی دارد و یک ظاهری، باطنش این برکات را دارد که عرض شد و در گذشته هم اشاراتی داشتیم. در این جلسه غرض بنده این بود که ضمن اینکه باطن خلیفه و ظاهر خلیفه را بیان می‌کنیم، پیوند های این‌ها و ارتباط و اتصال این دو را با هم معلوم کنیم و ضمناً به بعضی از شبهه‌ها و اشکالاتی که ممکن است به ذهن برسد پاسخ دهیم. گاهی بعضی از اهل منبر یک مطالبی را برای مردم بیان می‌کنند که بیشتر منشأ سوال می‌شود یا مردم را دچار انحراف در عقیده می‌کنند و یا کج روی در اعمال و رفتار. اینکه بعضی مطالب برای مردم نباید بیان شود و یا گفته می‌شود محتاج مقدماتی است، بدان جهت است که اگر رعایت نشود مشکلاتی را به دنبال دارد.

به هر حال باطن خلیفه این فواید و برکات را دارد. باطن که همان حقیقت احمدیه از ازل بود و تا ابد هم هست و واسطه فیض بوده و اقرب و مقرب‌ترین حقایق به خدا است و نزدیک‌ترین از حیث افعال و صفات به خدا هم هست.

وجودات انبیاء و اوصیاء هم همین حقایق باطنی را دارند منتهی این‌ها شعاعی از آن وجود اند ولی با خود او فاصله دارند. اگر امیر المؤمنین می‌فرماید أنا عبدٌ عن عبید محمد، می‌خواهد فاصله خودش با پیامبر را بیان کند. درست است که حقیقت هر دو با هم متحد است ولی یک فاصله ای هم بین آن دو وجود دارد.

بحث جلسه آینده

ظاهر خلیفه هم آثار و برکاتی برای جامعه دارد. از حضرت آدم تا آخرین اوصیاء همگی انسان کامل اند منتهی با اختلاف مرتبه ولی این که برکات و فواید وجود مادی این‌ها چیست باید در جلسه بعد مورد بررسی قرار گیرد.

«والحمد لله رب العالمین»